

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته

بحث در جریان قاعده الجمع مهما امکن اولی من الطرح (با قطع نظر از اخبار علاجیه) در جایی که دو دلیل با یکدیگر تنافی دارند و هیچ کدام از حیث دلالت مزیتی بر دیگری ندارد بود؛ به این بیان که آیا می‌توانیم به هر نحوی از انحاء توجیهات و دلالات، بین الدلیلین را جمع کنیم یا خیر؟!

دیدگاه مرحوم امام و مرحوم والد معظم

مرحوم امام (رضوان الله تعالی علیه) بنابر آنچه در معتمد الاصول آمده می‌فرماید مرحوم شیخ قاعده‌ی جمع را در مقطوعی الصدور پذیرفته‌است.^[1] مرحوم والد ما (رضوان الله علیه) نیز در کتاب سیری کامل در اصول فقه همین مطلب را نقل و آن را مقداری پرورانده و اضافاتی دارند. ما قبلاً به مرحوم شیخ این اشکال را وارد کردیم که چگونه قطعیت صدور قرینه برای تصرف در ظهور می‌شود؟ عین این اشکال در کلام مرحوم امام و به تبع آن در کلام مرحوم والدان هم آمده‌است.

مرحوم امام در ادامه می‌فرماید بله اگر در دو دلیل قطعی الصدور راه دفع تعارض منحصر در جمع باشد حرف شما صحیح است ولی راه دیگری هم وجود دارد و آن این است که در روایات بگوئیم یکی از جهت صدور مشکل دارد و تقیّه صادر شده‌است. وقتی راه دیگر وجود دارد چرا باید در دلالت‌ها تصرف کنیم؟^[2]

شاید کسی اشکال کند و بگوید بیان مرحوم امام و مسئله جهت صدور در دو آیه جریان ندارد. مرحوم والد در پاسخ می‌فرماید در قرآن کریم تعارض بین الآيتين اصلاً موردی ندارد. البته ایشان قید نیاوردند ولی مرادشان باید تعارض مستقر باشد. شاهدشان آیه‌ی شریفه‌ی «وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا»^[3] است.

به نظر ما اولاً پذیرش قاعده جمع در مقطوعی الصدور توسط مرحوم شیخ (ایشان اصلاً قاعده جمع را قبول ندارد)، که از جانب مرحوم امام و به تبع ایشان مرحوم والد ما نسبت داده شده، صحیح نیست چون شیخ در بعضی از عباراتش قائل به اجمال بین دو آیه یا دو روایت مقطوعی الصدور در صورت تنافی شده‌است.^[4]

ثانیاً این‌که مرحوم امام فرمودند در جهت صدور یک روایت تصرف می‌کنیم هم صحیح نیست چون تصرف در جهت صدور و حمل روایت بر غیر معنای واقعی و تقیّه‌ای در اختیار ما نیست؛ چون احتمال دارد همین دو قول نزد عامه هم وجود داشته باشد. پس بحث اجمال که در کلام مرحوم شیخ مطرح بود را به میدان می‌آوریم. ضمن این‌که گفتیم قاعده جمع دلیل ندارد تا در مرحله

بعد بگوئیم هر دو روایت یا احدهمای لا بعینه را بر تحقق جمع باید تأویل ببریم.

ثالثاً این که مرحوم والد ما می گویند در قرآن تعارض وجود ندارد نیز قابل قبول نیست. ضمن این که آیه مورد اشاره ایشان دلالت بر عدم وقوع تباین صد در صد بین النفی و اثبات می کند مثلاً يك جا بگوید نماز یا روزه واجب و در جای بگوید همان نماز یا روزه واجب نیست پس این مطلب منافاتی با تعارض بدوی بین نص و ظاهر ندارد.

برای تعارض بین دو ظاهر مسئله تعدد ازدواج و رعایت عدالت را مثال زدیم که در روایات هم به آن اشاره شده است.^[5] ظاهر آیه «فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً»^[6] و ظاهر آیه «وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ»^[7] با یکدیگر سازگاری ندارد چون یک آیه می گوید شما نمی توانید عدالت به خرج دهید پس اگر می توانید عدالت به خرج دهید، چند همسر اختیار کنید و آیه دیگر می گوید هرگز نمی توانید عدالت به خرج دهید. این تعارض ظاهری از ائمه (علیهم السلام) نیز مورد سوال قرار گرفته است که ایشان عدم قدرت بر رعایت عدالت را به رعایت محبت و علاقه بین همسران، و توانایی رعایت عدالت را به نفقه مالی معنا کرده اند. اگر این سوال در روایات مطرح نشده بود، تعارض بین دو آیه همچنان باقی می ماند. با بررسی روایات وارده ذیل برخی آیات قرآن بیش از این را هم می توان بدست آورد.

برداشت های غلط از آیات قرآن کریم

یکی از وجوه اعجاز قرآن کریم، الزام رجوع حضرات معصومین (علیهم السلام) است و در اصول می گوئیم آیات قرآن به عنوان قضایای حقیقیه است. متأسفانه برخی توجیه های اشتباه نسبت به آیات قرآن کریم از برخی متفقهین انجام می شود که صحیح نیست. متأسفانه افراد کمی در حوزه و بعضاً جمعی در دانشگاه همایش ها می گیرند و دنبال این هستند که احکام مسلم اسلام را به نحوی تخریب کنند.

مثلاً در مورد آیه «لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ»^[8] می گویند این آیه مربوط به وقتی است که تمام مسائل اقتصادی خانواده به دوش مردان بوده و زن کار اقتصادی نمی کرده. این مسائل دست ما نیست که هر گونه خواستیم حمل کنیم. یا در مورد آیه «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ»^[9] می گویند قصاص مربوط به زمانی است که این امر در بین مردم رایج بوده است ولی الان چون قصاص مورد پسند غربی ها نیست، نباید حرف از اعدام بزنید و این کار امری غیر عقلایی است. با این تعبیرات از قرآن چیزی باقی می ماند؟! در مورد عبادات هم بگوئید، تشریع عبادات برای وقتی بود که خداوند می خواست دین و ایمان مردم باقی بماند اما الان که ایمان ها با برهان صدیقین و... محکم شده دیگر نیاز به خواندن نماز نیست!

این آقایان ابتدا می گویند ملاک تمام احکام بر اساس عدالت است و در ادامه می گویند اگر حکمی مطابق با عدالت نبود به حکم آیه «اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى»^[10] یا «أَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ»^[11] خداوند به تو اختیار داده که به آن حکم عمل نکنی مثلاً اگر کسی تشخیص داد که نصف بودن ارث زن نسبت به مردم ظلم است باید این حکم کنار برود.

در مقام اشکال می گوئیم اولاً این که معیار احکام بر مبنای عدالت و اختیار آن دست ما باشد صحیح نیست چون اگر حکم تنصیف ارث خلاف عدالت است، در صدر اسلام هم باید خلاف عدالت باشد پس خداوند متعال باید می فرمود اگر زنی کار کرد ارثش مساوی است و اگر کار نکرد نصف است. در همین بحث اشکال دیگر این است که اگر معیار عدالت باشد چرا می گوئید نصف باشد بلکه باید بگوئید اگر شوهر پولداری دارد و پول زیادی به او می دهد ارث نبرد، اگر پول کمی به او می دهد دو سوم ببرد و اگر کمتر می دهد نصف ببرد. عدالت حقیقی با این محقق می شود نه با تنصیف.

در این رابطه با حقوق زن کتابی از طرف دانشگاه مفید توسط مرحوم دکتر قربان نیا که بسیار مرد ملاً و حوزه دیده بود نوشته

شده بود. ایشان استاد دانشگاه و جزء شهدای منا بود و از کسانی بود که خیلی می‌توانست بین حوزه و دانشگاه التیام برقرار کند و واقعاً حیف شد. در آن کتاب تمام مواردی منجر به تبعیض بین زن و مرد شده بود را جمع کردند که جمعاً 60 مورد شده بود. در مقدمه کتاب نوشتند چون احکام باید بر اساس عدالت باشد لذا باید در احکام تجدیدنظر و بررسی کنیم.

من با ایشان جلسه‌ای داشتم و این نظریه را بحث کردم و گفتم سؤال مهم این است که به چه دلیل احکام شارع باید بر اساس عدالت باشد؟ اگر شارع می‌گوید طلاق به دست مرد است چه ربطی به عدالت دارد؟ شارع غرضی را ملاحظه کرده که مثلاً استحکام خانواده‌هاست و دیده اگر طلاق را در اختیار مرد قرار بدهد سبب استحکام بیشتر خانواده می‌شود. من به ایشان گفتم «كل شيء لك طاهر یا كل شيء لك حلال» یا استصحاب بقاء ملکیت کجایش بر اساس عدالت است؟ در مورد بسیاری از احکام فقهی اگر معیار را عدالت قرار بدهیم آدم باید بخندد.

ما هر چه بررسی کردیم بین کلمات این آقایان نمی‌توانستیم تناسب برقرار کنیم. اما یک ذهن اصولی به خوبی متوجه می‌شود که در این قبیل موارد ملاک شارع تسهیل است. شریعت اسلام، شریعت سهله و سمحه است که در روایات هم وارد شده.^[12] كل شيء لك طاهر يك نوع تسهیل برای نوع مردم است پس نمی‌شود گفت حال که شارع فلان چیز را طاهر اعلام کرد عدالت و اگر همین چیز را نجس می‌دانست خلاف عدالت بود. اگر شارع در موارد شك می‌گفت نجس است، در زندگی مردم اختلال به وجود می‌آمد و زیاد شك می‌کردند لذا شارع فرموده هر جا شك کردی بگو پاك است ولو فی الواقع نجس است.

یا اسلام می‌گوید هر کسی ید دارد (قاعده ید) ولو واقعاً مالك نباشد اما مالك است چون ید دارد و بینه‌ای برخلافش وجود ندارد. آیا در قاعده ید می‌توان گفت معیار عدالت است؟ ضمن این‌که در بسیاری از احکام فقه و اصول بحث واقع و لوح محفوظ مطرح نیست و احکام ظاهری است مانند همین قاعده ید؛ پس شارع ملاکات دیگری غیر از عدالت را در نظر دارد و این موارد از بحث عدالت به صورت کلی خارج است.

بله در بعضی از احکام مسئله عدالت مطرح است. مثلاً در آیه «اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى»^[13] یا «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ»^[14] خطاب عدل نسبت به ماست یعنی ما در ارتباطات با یکدیگر بر اساس عدالت عمل کنیم نه اینکه شارع بگوید من احکام را بر اساس عدالت تشریع کردم. یا در مورد جزا در روز قیامت عدالت معنا دارد ضمن این‌که ما از خدا می‌خواهیم «اللهم عاملنا بفضلک و لا تعاملنا بعدلک».

ثانیاً اگر قبول کنیم معیار احکام به دست ما و بر مبنای عدالت باشد این مسئله منجر به هرج و مرج در جامعه می‌شود. مثلاً در مورد ارث زن کسی می‌گوید تقسیم مساوی عدالت است. دیگری می‌گوید چون زن ضعیف‌تر است باید پول بیشتری به او بدهی و این عدالت است. يك نفر می‌گوید باید دو برابر به او داد و... اصلاً تشریع حکمی ثابت توسط اسلام تا روز قیامت برای جلوگیری از این قبیل هرج و مرج هاست.

نمونه دیگر در باب قتل است. مثلاً اسلام در پرداخت دیه بین مجتهد، آدم شرابخوار و لات که مردم از نبودش خوشحال می‌شوند و یا کودک فرقی نمی‌گذارد در حالی‌که امکان دارد کسی بگوید این چه دینی است که بین این افراد هیچ فرقی قائل نیست؟ شارع عقوبتی را برای قاتل قرار داده که قصاص یا دیه است و الی یوم القیامه ثابت است. این‌که بگوئیم عدالت چه اقتضا می‌کند صحیح نیست.

مطرح کردن بحث عدالت در معاملات خنده‌دارتر از بحث عبادات است. مثلاً عقلاً می‌گویند این دفتر هزار تومان می‌ارزد اما کسی می‌گوید من از این دفتر به جیتی خیلی خوشم می‌آید. مثلاً فرض کنید در این دفتر يك کلمه یا خطی از يك مرجع نوشته شده پس آن را ده میلیون می‌خرم. همه می‌گویند این معامله صحیح است و عدالت نقشی ندارد چون او غرضی دارد که به آن

می‌رسد. یا مثلاً عکسی که مرحوم امام یا رهبری معظم در آن امضا کردند خیلی ارزش دارد و آقایان هم گفتند اگر غرض عقلایی باشد معامله صحیح است.

این حرف را اشتباه به ذهن ما کردند و اگر از بعضی بزرگان هم نقل شده به نظرم آن‌ها درست توجه نفرمودند. بین این‌که احکام تابع مصالح و مفاسد باشد و اینکه معیار عدالت باشد فرق وجود دارد. در همان جلسه مرحوم آقای قربان‌نیا به من گفت اگر در ملاکات احکام قائل به عدالت نشوید اشعری می‌شوید.

گفتم اشاعره می‌گویند اصلاً ملاکی وجود ندارد ولی ما می‌گوییم ملاک دارد ولی چه کسی گفته این ملاک فقط باید عدالت باشد؟ بله عدالت هم یکی از مصالح و ملاکات است، اما در شریعت ما ملاکات فراوان، مانند امتنان داریم. مانند رفع عن امتی که حدیثی امتنانی است یعنی خدا برای ما منت گذاشته. ملاک قاعده لاجرح تسهیل است و...

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] □ برای امام در اصول، تا حالا شش تقریر چاپ شده‌است. آخرین تقریر هم مربوط به استاد بزرگوار ما آیت الله العظمی جواد دام ظلّه بود که هنوز موفق به دیدن آن نشدم. افراد دیگری مانند حضرت آیت الله العظمی سبحانی، مرحوم آیت الله تقوی اشتهاردی، مرحوم آیت الله لنگرودی و مرحوم آیت الله العظمی منتظری نیز تقریرات درس اصول مرحوم امام را نوشته‌اند. تقریرات مرحوم والد ما در دو جلد به نام معتمد الاصول نوشته شده منتهی متأسفانه ناقص است یعنی از اول تا بحث مقدمه‌ی واجب نیست و از آن به بعد باز در اثناءش مقداری وجود ندارد. اما آنچه ایشان در معتمد الاصول نوشتند نسبت به بقیه تقریرات حتی نسبت به اصولی که به قلم مبارک خود امام نوشته شده (از امام مناهج الوصول إلى علم الأصول که مربوط به مباحث الفاظ و انوار الهدایة فی التعلیقة علی الکفایة که حاشیه بر کفایه و مربوط به مباحث عقلیه است منتشر شده است) از اتقان و وضوح خاصی برخوردار است.

تقریرات مرحوم والد ما در بحث صلاة از مرحوم آقای بروجرودی هم همین خصوصیت را دارد. آقای بروجرودی تمام این تقریر را دیده‌اند و در زمان حیاتشان که سن مرحوم والد ما به 24 سالگی نرسیده بود هم چاپ شد. چاپ اول این تقریرات در دو جلد و چاپ اخیر در سه جلد به نام نهاية التقرير منتشر شده‌است. در زمان حیات ایشان خدمت استاد بزرگوارمان حضرت آیت الله العظمی وحید (دام ظلّه العالی) رسیده بودم. ایشان خارج صلاة می‌فرمودند و به من فرمودند انظار مرحوم آقای بروجرودی را از کتاب والد شما در درس نقل و گاهی اوقات مناقشه می‌کنم. بعضی از فضلاء بحث می‌گویند شاید این اشکال به مقرر وارد باشد که درست تقریر نکرده‌است. ایشان به من می‌فرمودند من در حق این مقرر احتمال اشتباه نمی‌دهم.

تقریر یعنی مقرر مطلب را دریافت و با تنظیم خودش بنویسد ولو تنظیم غالباً با همان ترتیبی است که استاد گفته اما مقداری فرق دارد. تقریر بحث مهمی است و متأسفانه در زمان ما در حال منسوخ شدن است. البته يك اشکال به حوزه نجف برمی‌گردد. قبلاً و مثلاً در زمان مرحوم نائینی تقریرات ایشان را مرحوم آقای خوئی در اجود التقريرات و مرحوم کاظمی خراسانی در فوائد الاصول می‌نوشتند. اما در زمان آقای خوئی اصول ایشان که به محاضرات معروف است بنابر نقل، عین نوار مرحوم آقای خوئی که به صورت عربی و منظم می‌فرمودند را می‌نوشتند. اسم این نوشته، تقریر نیست و بهتر همان است که محاضرات گفته شود. البته محاضرات اعم از تقریر و املاء است. تقریر خودش يك اصولی دارد و به شما عرض کنم که ذهن مقرر به قدری محکم می‌شود در مسائل که يك انتظام فکری به مقرر می‌دهد. ما در مرکز فقهی خیلی تلاش کردیم که این کار انجام بشود فی الجمله هم انجام شده ولی باز آنچه خواستیم نشده!

[2] □ معتمد الاصول، ج2، ص: 340: فَإِنَّهُ يَرِدُ عَلَيْهِ: أَنَّ الْقَطْعَ بِالْصَّدُورِ لَا يُوجِبُ التَّصَرُّفَ فِي الظَّاهِرِ، بِمَعْنَى أَنَّهُ لَا يَنْحَصِرُ طَرِيقُ دَفْعِ التَّعَارُضِ بِذَلِكَ، بَلْ يُمْكِنُ التَّصَرُّفُ فِي جِهَةِ صَدُورِ وَاحِدٍ مِنْهُمَا بِدَعْوَى عَدَمِ كَوْنِهِ صَادِرًا لِأَجْلِ بَيَانِ الْحُكْمِ الْوَاقِعِيِّ،

كما لا يخفى.

[3] □ نساء، 82.

[4] □ فرائد الأصول، ج4، ص: 27: ... يجب أن يحكم بصدورهما وإجمالهما، كمقطوعى الصدور...

[5] □ الكافي (ط - الإسلامية)، ج5، ص: 362 و 363: عَلَى بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ نُوحِ بْنِ شُعَيْبٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ قَالَ: سَأَلَ ابْنُ أَبِي الْعَوْجَاءِ هِشَامَ بْنَ الْحَكَمِ فَقَالَ لَهُ أَلَيْسَ اللَّهُ حَكِيمًا قَالَ بَلَى وَ هُوَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ قَالَ فَأَخْبَرَنِي عَنْ قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ - فَأَنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَ ثُلَاثَ وَ رُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَلَيْسَ هَذَا فَرَضًا قَالَ بَلَى قَالَ فَأَخْبَرَنِي عَنْ قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ - وَ لَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَ لَوْ حَرَصْتُمْ فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمِيلِ إِلَى حَكِيمٍ يَتَكَلَّمُ بِهَذَا فَلَمْ يَكُنْ عِنْدَهُ جَوَابٌ فَرَحَلَ إِلَى الْمَدِينَةِ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فَقَالَ يَا هِشَامُ فِي غَيْرِ وَقْتٍ حَجَّ وَ لَا عُمْرَةٍ قَالَ نَعَمْ جُعِلْتُ فِدَاكَ لِأَمْرِ أَهْمَنِي إِنَّ ابْنَ أَبِي الْعَوْجَاءِ سَأَلَنِي عَنْ مَسْأَلَةٍ لَمْ يَكُنْ عِنْدِي فِيهَا شَيْءٌ قَالَ وَ مَا هِيَ قَالَ فَأَخْبَرَهُ بِالْقِصَّةِ فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع أَمَّا قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ - فَأَنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَ ثُلَاثَ وَ رُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً يَعْنِي فِي النَّفَقَةِ وَ أَمَّا قَوْلُهُ - وَ لَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَ لَوْ حَرَصْتُمْ فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمِيلِ فَتَذَرُوهَا كَالْمُعَلَّقَةِ يَعْنِي فِي الْمَوَدَّةِ قَالَ فَلَمَّا قَدِمَ عَلَيْهِ هِشَامُ بِهَذَا الْجَوَابِ وَ أَخْبَرَهُ قَالَ وَ اللَّهُ مَا هَذَا مِنْ عِنْدِكَ.

[6] □ نساء، 3.

[7] □ نساء، 129.

[8] □ نساء، 11.

[9] □ بقره، 178.

[10] □ مائدة، 8.

[11] □ آل عمران، 182.

[12] □ الكافي (ط - الإسلامية)، ج5، ص: 494: عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ ابْنِ الْقَدَّاحِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: جَاءَتْ امْرَأَةٌ عُثْمَانَ بْنِ مَظْعُونٍ إِلَى النَّبِيِّ ص فَقَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ عُثْمَانَ يَصُومُ النَّهَارَ وَ يَقُومُ اللَّيْلَ فَخَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ص مُغْضَبًا يَحْمِلُ نَعْلَيْهِ حَتَّى جَاءَ إِلَى عُثْمَانَ فَوَجَدَهُ يَصَلِّي فَأَنْصَرَفَ عُثْمَانُ حِينَ رَأَى رَسُولَ اللَّهِ ص فَقَالَ لَهُ يَا عُثْمَانُ لَمْ يَرْسُلْنِي اللَّهُ تَعَالَى بِالرَّهْبَانِيَّةِ وَ لَكِنْ بَعَثَنِي بِالْحَنِيفِيَّةِ السَّهْلَةِ السَّمْحَةِ أَصُومُ وَ أُصَلِّي وَ أَلْمِسُ أَهْلِي فَمَنْ أَحَبَّ فِطْرَتِي فَلَيْسَتْ بِسُنَّتِي وَ مِنْ سُنَّتِي النِّكَاحُ.

[13] □ مائدة، 8.

[14] □ نحل، 90.